رسالہ در رد روافض

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیه مبارکاً علیه کما یحب ربنا و یرضی والصلوٰة والسلام علی
سیدنا محمد اکرم البشر المبعوث الی الاسود والاحمر کما یناسب علو شانه و یجری علی الخلفاء الراشدین
المهدیین و ذریته و اهل بیته الطیبین الطاهرین و سائر الصحابة المرضیین کما یلیق بمراتبهم العظمی و درجاتهم العلیا
اما بعد میگوید بنده که محتاج است برحمت خداوند واحد صمد خادم علماء اهل سنت و جماعت احمد بن عبد الاحد
العمری الفاروقی نسباً که چون درین ایام رساله که شیعه در وقت محاصره مشهد بعلماء ماوراء النهر
نوشته بودند در جواب رساله آنها در باب تکفیر شیعه و اباحت قتل و اموال آنها مسلمانان را بود
باین حقیر قلیل البضاعة رسید که حاصلش بعد از طی مقدمات ابله فریب تکفیر خلفای ثلثه است و
ذم و تشنیع حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها و بعضی از طلبه شیعه که متردد اینجا بودند
باین مقدمات افتخار و مباهات مینمودند و در مجالس امراء و سلاطین آن سفاهات را شهرت
میدادند و این حقیر هر چند در مجالس و معارک مشافهة بمقدمات معقوله و منقوله رد آنها
میکرد و بر غلطهای صریحه ایشان را اطلاع میداد اما از روی حمیت اسلام و بموجب حدیث
نبوی علی مصدرها الصلوٰة والسلام که فرموده اذا ظهرت الفتن او البدع و سبت اصحابی
فلیظهر العالم علمه و من لم یفعل ذلک فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل الله له
صرفاً و عدلاً باین قدر رد و الزام کفایت نمیکرد و شورش سینه بی کینه تشفی نیافت و بخاطر فاتر
قرار یافت که اظهار مقاصد ایشان با رد آنها بنیکو در قید کتابت در آید و در حیز تحریر فائده
تام و نفع عام بخشد فشرعت مستعیناً بالله الصمد الودود و هو یعصمنی عما لا یلیق لما هو المولی

والمعین و به التوفیق ومن عنده التحقیق اعلموا احسن الله ارشادکم که شیعه امام حق بعد حضرت پیغمبر
صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم حضرت علی را میدانند که امامت از وی و از اولاد او بیرون نمیرود
و آن خرجت فاما بظلم یکون من غیرهم او تقیة منه او من اولاده وایشان با کثرة طرق و تعدد
اصناف بست ودو فرقه اند و بعضے از ایشان تکفیر بعضی دیگر میکنند و اظهار قبائح وشنائع آنها
می نمایند وکفی الله المؤمنین القتال بقتالهم وما بیتی از شروع در مقصود چند گروه ازینها را بیان کنیم
و بر حقیقت مقاصد ایشان اطلاع دهیم تا حقیقت مذهب ایشان بر وجه اتم معلوم شود و حق از
باطل ممتاز گردد پس گوییم که رئیس و اقدام ایشان عبدالله بن سبا حضرت امیر او را ازیجانب بلد این
اخراج کرده بود و هم او گفته که ابن ملجم علی را نکشته بلکه شیطان را که بصورت او متمثل شده بود وگفته است
و علی در سحاب است رعد آواز اوست و برق تازیانه اوست و تابعان عبدالله در سماع آواز رعد
میگویند که علیک السلام یا امیر المؤمنین وطائفه کاملیه از ایشان که اصحاب ابو کامل اند تکفیر اصحاب
پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم میکنند بترک بیعت علی وتکفیر علی میکنند بترک طلب حق خود و
بتناسخ قائلند وطائفه بیانیه که اصحاب بیان بن سمعان اند میگویند که خدا بصورت انسان است
و او بتمام هلاک میشود مگر وجهش و روح خدا در علی حلول کرد بعد ازان در پسرش محمد بن حنفیه بعد ازان در
پسر او ہاشم بعد ازان در بیان طائفه مغیریه که اصحاب مغیره بن سعید عجلی اند میگویند که خدا بصورت مرد
نورانی است که بر سر او تاجی است از نور و دل او منبع حکمت است وطائفه جناحیه اصحاب عبدالله بن معاویه
بن عبدالله بن جعفر ذی الجناحین بتناسخ ارواح قائل گشته اند ومیگویند که روح خدا اول در آدم
حلول کرد بعد ازان در شیث و همچنین در انبیا و ائمه تا آنکه بعلی و اولاد او منتهی شد بعد ازان در
عبدالله حلول کرد و این گروه منکر قیامت اند و محرمات را حلال میدانند کالخمر والمیتة
والزنا وغیرها وطائفه منصوریه اصحاب ابی منصور عجلی که در خدمت امام محمد باقر رفته بوده فلما تبرء منه
الامام وطرده ادعی الامامة لنفسه میگویند که ابو منصور بر آسمان رفته بود وحضرت حق سبحانه بید خود
بر سر او مسح کرده وفرمود یا بنی اذهب فبلغ عنی بعد ازان بر زمین فرود آمده وهو الکسف المذکور
فی قوله تعالی وان یروا کسفا من السماء ساقطا یقولوا سحاب مرکوم وهم ایشان میگویند که رسالت
منقطع نمیشود وجنت عبارتست از امام که ما بمحبت آن مأموریم و نار کنایه است ازان شخصی

کرما ببغض او محکوم بیم چو ابی بکر و عمر رضا و همچنین فرائض عبارتست از ان جماعت که ما را بمحبت آنها امر
فرموده اند و محرمات آن طائفه که ما را ببغض آنها حکم کرده و طائفه خطابیه اصحاب ابی خطاب اسدی
که در خدمت امام محمد جعفر صادق رضی الله تعالی عنه بوده است و امام چون غلو او را در حق خود معلوم
کرد از وی بیزار گشت و از صحبت خود بر آورد و او بعد ذلک ادعی الامامة لنفسه میگویند که همه انبیا اند و
حسنات انبیا را الله جعفر صادق آله است اما ابو الخطاب از وی و از علی افضل است و هولاء یستحلون شهادة
الزور لموافقتهم علی مخالفهم و نیز میگویند که جنت نعیم دنیا است و نار آلام آنست و دنیا هرگز فانی
نخواهد شد و محرمات و ترک فرائض را مباح میدانند و طائفه غرابیه از ایشان میگویند محمد بوعلی
مشابه تر بود از مشابهت غراب بغراب و مگس بمگس و حضرت حق سبحانه تعالی وحی بجانب علی رضی الله عنه
فرستاده بود جبرئیل از کمال مشابهت غلط کرده وحی را بمحمد صلی الله علیه و آله و بارک و سلم رسانیده
و شاعر ایشان میگوید ع غلط الامین فجازها عن حیدره و ایشان حضرت جبرئیل علیه السلام را لعن
می کنند و طائفه ذمیه که ذم محمد صلی الله علیه و سلم می کنند و میگویند علی رضه اله است محمد صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم را مبعوث ساخته است که مردم را بسوی او دعوت کند محمد علیه السلام لب
خود دعوت کرد و بعضی از ذمیه هر کدام محمد را صلی الله علیه و آله و سلم آله میدانند جمعی از ایشان
محمد صلی الله علیه و سلم را در احکام الوهیت مقدم میدانند و جمعی دیگر علی رضی الله عنه را و گروهی
از ایشان قائل اند که اصحاب عبا باشند محمد علیه السلام و علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم
میگویند که اینها هر پنج شی واحد اند و روح در اینها علی السویه حلول کرده است و هیچ یکی را بر دیگری
مزیت و فضیلت نیست و ایشان فاطمه را بتاء تانیث نمیگویند تحاشیا عن وصمة التانیث و طائفه
یونسیه یونس بن عبد الرحمن قمی می گویند خدا بر عرش است و هر چند ملائکه او را بر داشته اند
اما او از ملائکه قوی است در کلنگ که بر دو رود و پا میگردد و از هر دو پای خود کلان و بقوت تر است
و طائفه مفوضه از ایشان میگویند که خدای تعالی دنیا را خلق کرد و بمحمد علیه السلام تفویض نمود
و مباح ساخت او را هر چیزیکه در دنیا است و بعضی از ایشان میگویند که دنیا را بعلی تفویض
نموده و طائفه اسماعیلیه بباطن قرآن قائل اند نه بظاهر و میگویند نسبت باطن بظاهر
همچو نسبت لب است بقشر و کسی که تمسک بظاهر آن میکند بعذاب و مشقت که امتثال

اوامر و اجتناب از نواہی است گرفتار او ست باطن آن بترک عمل ظاہر آن میرسانند و درین مطلب
بآیۂ کریمہ تمسک میکنند قال عز وجل فضرب بینہم بسور لہ باب باطنہ فیہ الرحمۃ وظاہرہ من
قبلہ العذاب و ایشان محرمات را مباح میدانند و میگویند پیغمبرانیکہ بشرائع ناطق اند ہفت اند
آدم و نوح و ابراہیم و موسی و عیسی و محمد علیہ وعلیہم افضل الصلوات و محمد مہدی را از رسل میگویند
و اصل دعوات ایشان بابطال شرائع و در احکام شریعت تشکیکات میکنند چنانکہ میگویند حائض
را چرا روزہ قضا گفتند نہ نماز و وجوب غسل از منی چرا شد نہ از بول و در بعضے از نمازہا چہار رکعت
چرا فرض شد و در بعضے دیگر سہ رکعت و در بعضے دو رکعت چرا فرض گشت و شرائع را تاویلات
میکنند وضو را عبارت از موالات امام میدانند و نماز را کنایہ از رسول و باین آیت تمسک
میکنند و ان الصلوۃ تنہی عن الفحشاء والمنکر و احتلام را عبارت از افشای اسرار بسوے نا اہل
میدانند و غسل تجدید وضو ہست و زکوٰۃ تزکیۂ نفس بمعرفت دین خیال کردہ اند و کعبہ نبی یا باب
علی و صفا محمد علیہ السلام و مروہ علی و طواف ہفتگانہ عبارت از موالات ائمہ سبعہ میدانند و جنت
راحت ابدان است از تکالیف و نار مشقت ابدان ست بمزاولت تکالیف از امثال این قسم
خرافات بسیار دارند و نیز میگویند کہ خدا نہ موجود است نہ معدوم نہ عالم نہ جاہل نہ قادر نہ عاجز و
چون حسن بن محمد صباح ظاہر شد تجدید دعوت کرد بہ نیابت خود از امام کہ بزعم ایشان ہیچ زمانہ
از امام خالی نیست و ایشان منع میکنند عوام را از خوض در علوم و خواص را از نظر در کتب متقدمہ
بر فضائح و قبائح ایشان مطلع نگردند و چنگ در دامنہای فلسفہ زدہ اند و شرائع را استہزا میکنند
و طائفۂ زیدیہ کہ منسوب بزید بن علی بن زین العابدین اند سہ گروہ اند یکے از ینہا سمی
الجارودیہ اند کہ بنص خفی بامامت علی قائل اند و تکفیر اصحاب میکنند بسبب ترک متابعت علی
بعد پیغمبر صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و دوم سلیمانیہ اند گویند امامت شوری است درمیان خلائق
و ابوبکر و عمر را امام میدانند اگرچہ از ہر دو خطا واقع شدہ کہ با وجود علی رض با ایشان بیعت نمودند
اما این خطا را بحد فسق نمیرسانند و عثمان و طلحہ و زبیر و عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم را تکفیر میکنند
و سوم تبریہ اند کہ بسلیمانیہ موافق اند الا انہم توقفوا فی عثمان رض و اکثر زیدیہ درین
زمانہ مقلد اند و در اصول بمعتزلہ راجع اند و در فروع بمذہب امام اعظم ابو حنیفہ رحمۃ اللہ

سبحانه مگر در چند مسئله و طائفهٔ امامیه از ایشان بنص جلی بر خلافت علی قائل‌اند و تکفیر اصحاب
میکنند و امامت را تا امام جعفر رض باتفاق میرسانند و بعد از آن در امام منصوص اختلاف دارند
و آنچه مشهور است و مختار جمهور ایشان برین ترتیب است که بعد امام جعفر رض پسر او امام موسی کاظم رض
است و بعد از آن امام علی بن موسی الرضا و بعد او محمد بن علی التقی و بعد او حسن بن علی الزکی
و بعد او محمد بن الحسن و هو الامام المنتظر و اوائل ایشان از تمادی ایام بعضی رجوع کردند
و بعضی دیگر بجانب مشبهه هذا آخر بیان فرقهم الضالة والمضلة و چند گروه دیگر ایشان را از آن ذکر
نکرده که در اصول و عقائد بطوائف مذکوره موافقت نکردند در چند مسئله که اختلاف نیز دارند
پوشیده نماند هر شخصی که او را تیز و تمیز دارد و بر حقیقت مطالب ایشان اطلاع یابد بی آنکه رجوع
بدلائل نماید حکم به فساد آنها کند چندان مقاصد موجه بغایة الفساد و بداهة البطلان اند و ایشان از
کمال جهالت خود را باهل بیت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم و ائمه اثنا عشر نسبت میکنند و بمحبت و
موالات آنها ادعا مینمایند حاشا و کلا ثم حاشا و کلا ایشان از محبت مفرطا بیزارند و بمتابعة قبول
نمیدارند و محبت این بدکیشان در رنگ محبت نصاری است بحضرت عیسی علی نبینا و علیه
الصلوٰة والسلام که از فرط ضلالت او را الخدای می‌پرستند و او از آن محبت بیزار بود
و یؤیده ما نقل عن علی رضی الله تعالی عنه انه قال قال لی النبی صلی الله تعالی علیه وآله
وسلم فیک مثل من عیسی ابغضته الیهود حتی بهتوا امه واحبته النصاری حتی انزلوه بالمنزلة التی
لیس له ثم قال یهلک فی رجلان محب مفرط یقرظنی بما لیس فی و مبغض یحمله شنآنی علی ان یبهتنی
و قوله سبحانه اذ تبرأ الذین اتبعوا نشان حال ایشان است یعنی وقتی که متبوعان از تابعان
بیزار شوند و متابعة قبول ندارند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک
رحمة انک انت الوهاب فالآن نشرع فی جواب اعتراضاتهم الواهیة معتصماً بحبل الله الملک
الاکبر انه علی ما یشاء قدیر و بالاجابة جدیر قال علماء ما وراء النهر شکر الله تعالی سعیهم حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم کمال تعظیم و توقیر خلفاء ثلثه میداشته و در مدح هر یک احادیث
کثیره وارد گشته و جمیع اقوال و افعال آن حضرت کریمه وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحی بموجب وحی است و شتیمه که مذمت ایشان میکنند مخالفت وحی میکنند و مخالفت وحی کفر است

شیعه در جواب آنها اوّل بطریق معارضه گفته‌اند که از دلیل شما خلفای ثلثه و بطلان خلافت
ایشان لازم می‌آید زیرا که در شرح مواقف از آمدی که از اکابر اہل سنت است منقول است
که قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر صلی اللہ تعالی علیه وآله وسلم در میان اہل اسلام
مخالفت واقع شده و مخالفت اول این بود که حضرت پیغمبر صلی اللہ تعالی علیه وآله وسلم
در مرض موت فرمود که ائتونی بقرطاس اکتب لکم شیئاً لا تضلوا بعدی و عمر
رضی اللہ تعالی عنه باین امر راضی نشده گفت ان الرجل غلبه الوجع وعندنا کتاب الله
حسبنا پس صحابه اختلاف کردند تا آواز بسیار شد حضرت صلی اللہ تعالی علیه وآله
وسلم از همچنین آزرده شد فرمود که برخیزید پیش من نزاع سزاوار نیست و مخالفت دوم
آن بود که بعد از قضیهٔ مذکوره پیغمبر صلی اللہ علیه وعلی آله وسلم جمعی را مقرر ساخت که همراه
اسامه بسفر روند و بعضی از آن جمع تخلف نمودند و بعرض پیغمبر صلی اللہ تعالی علیه
وآله وسلم رسیده آن حضرت مکرر مبالغه فرمودند که جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف
عنه ومع هذا آن بعض تخلف کردند و متابعت ننمودند پس گوییم اگر سخنی که حضرت پیغمبر صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم در باب نوشتن وصیت فرمودند بمقتضای آیهٔ مذکوره وحی است و منعی که عمر رض
کرده منع و رد وحی است و رد وحی کفر است علی ما اعترفتم به و حمل ما ول علیه قوله تعالی
من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و کافر قابل خلافت پیغمبر نیست صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم و نیز از تخلف جیش اسامه بمقتضای دلیل مذکور کفر است و متخلفان خلفای
ثلثه اند باتفاق و چون حضرات در صحبت شریفه اعتراف نمودند که فعل حضرت وحی است
والواقع الیه کذلک پس گوییم اخراج حضرت پیغمبر مروان را از مدینه بالضرور وحی است
و آوردن عثمان او را و تفویض امور بامر و تعظیم او کفر است بدو وجه اول بدلیلی که حضرت فرمودند
وجه دوم قوله تعالی لا تجد قوماً یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله ولو کانوا
اباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم اقول وبالله العصمة والتوفیق لا نسلم که جمیع اقوال
و افعال آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بموجب وحی است و استشهاد ایشان بکریمه
غیر تام است زیرا که آن مختص بقرآن است قال القاضی البیضاوی تفسیر قوله سبحانه وما ینطق

عن الهوای و بالصدد نطقه بالقرآن عن الهوی والبته اگر جمیع افعال و اقوال آنحضرت صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم بموجب وحی میبود بر بعض اقوال و افعال آنسرور علیه الصلوة والسلام اعتراض وارد
نمی شد و عتاب نمی آمد کما فی قوله تعالی یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک
و قوله عز وجل عفا الله عنک لم اذنت لهم و قوله سبحانه ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی
الارض تریدون عرض الدنیا و قوله تعالی لا تصل علی احد منهم مات ابدا که بروایتی ورود این بعد از
ادای نماز آنسرور است صلی الله تعالی علیه وآله وسلم برای منافق و نزول آیه پیش از ادای نماز
بر آن و بعد از عزم بر ادای آن و بهر تقدیر نهی از فعل متحقق است سواء کان فعل الجوارح او فعل
القلب و امثال ذلک فی القرآن کثیرة پس توان بود که بعض افعال و اقوال آنسرور علیه الصلوٰة
والسلام از روی رای و اجتهاد باشد قال البیضاوی فی تفسیر قوله عز وجل ما کان لنبی الخ الایة
دلیل علی ان الانبیاء یجتهدون و انه قد یکون خطاء و لکن لا یقرون علیه و اصحاب کرام در امور
عقلیه و احکام اجتهادیه مجال اختلاف و مساغ خلاف داشتند و در بعضے از اوقات وحی موافق
رای اصحاب نازل شده چنانکه در اسارای بدر مطابق رای امیر المومنین عمر رض وحی آمده چه توجه
آن سرور با مور عقلیه کمتر بود قال القاضی البیضاوی روی انه علیه الصلوٰة والسلام اتی
یوم بدر بسبعین اسیرا منهم العباس و عقیل بن ابی طالب فشاورهم فقال ابو بکر رض قومک
و اهلک استبقهم لعل الله تعالی یتوب علیهم و خذ منهم فدیة یتقوی بها اصحابک و قال عمر رض اضرب اعناقهم
فانهم ائمة الکفر و ان الله اغناک عن الفداء مکنی من فلان و مکن علیا و حمزة من اخویهما فلنضرب
اعناقهم فلم یهو ذلک رسول الله تعالی صلی الله علیه وآله وسلم و قال ان الله لیلین قلوب
رجال حتی یکون الین من اللبن و ان الله لیشدد قلوب رجال حتی یکون اشد من الحجارة
وان مثلک یا ابا بکر رض مثل ابراهیم علی نبینا و علیه وآله افضل الصلوٰة والتسلیمات قال
فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم و مثلک یا عمر مثل نوح علی نبینا و علیه وآله
الصلوٰة قال لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا فخیر اصحابه و اخذوا الفدیة فنزلت یعنی آیة
ما کان لنبی الخ فدخل عمر رض علی رسول الله علیه وآله وسلم فاذا هو و ابو بکر رض یبکیان فقال
یا رسول الله اخبرنی فان اجد بکاء بکیت و الا تباکیت فقال ابکی علی اصحابی فی اخذهم

الفداء وقد عرض علیٰ عذابهم ادنیٰ من هذه الشجرة لشجرة قریبة قال القاضی البیضاوی ایضاً روی انه
علیه الصلوٰة والسلام قال لو نزل العذاب لما نجا منه غیر عمرؓ وسعد بن معاذ وذلک لانه اشار
بالاثخان ایضاً پس گوئیم تواند بود امر آن حضرت باتیان قرطاس و تجهیز جیش اسامه و همچنین اخراج آن
حضرت مرادان بطریق وحی نباشد بلکه بطریق رای و اجتهاد باشد و مخالفة آنها لازم که کفر است
زیرا که ازین قسم مخالفة اصحاب کرام آمده است چنانکه بالا گذشت و با وجود تحقیق زمان نزول وحی
انکار برآن مخالفة وارد نشده و عتاب نیامده و حال آنکه اندک چیزی از سوء ادب نسبت بآن سرور
علیه الصلوٰة والسلام از اصحاب کرام صادر میشد حق سبحانه و تعالیٰ فی الحال از افعال نهی میکرد
و بر مباشران وعید نازل می فرمود کما قال عز من قائل یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا
اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم
لا تشعرون قال شارح المواقف نقلاً عن الآمدی حیث قال کان المسلمون عند وفات النبی
صلی اللہ تعالیٰ علیه وآله وسلم علی عقیدة واحدة الا من کان یبطن النفاق ویظهر الوفاق ثم نشأ
الخلاف فیما بینهم اولاً فی امور اجتهادیة لا توجب ایماناً ولا کفراً وکان غرضهم منها اقامة مراسم الدین
وادامة مناهج الشرع القویم وذلک کاختلافهم عند قول النبی صلی اللہ علیه وآله وسلم فی مرض موته
ائتونی بقرطاس الخ وکاختلافهم بعد ذلک فی التخلف عن جیش اسامة رض فقال قوم بوجوب الاتباع
لقوله علیه الصلوٰة والسلام جهزوا جیش اسامة لعن اللہ من تخلف عنه وقال قوم بالتخلف
انتظاراً لما یکون من رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیه وآله وسلم فی مرضه اگر کسی گوید
در اثبات مقدمه ممنوعه نماید که ثبوت اجتهاد آنسرور صلی اللہ علیه وآله وسلم از وحی بوده
پس صادق آمد که جمیع افعال و اقوال آنسرور علیه الصلوٰة والسلام بموجب وحی است
خواه احکام اجتهادیه هم برین تقدیر بموجب وحی شده گوئیم که مراد از جمیع افعال و اقوال هر قول
و فعل اوست صلی اللہ تعالیٰ علیه وآله وسلم خاصة علی سبیل التفصیل کما لا یخفی فطن التامل
بعد لا یلزم ان تکون اقوال جمیع المجتهدین وافعالهم بموجب الوحی لان اجتهادهم ثبت بالوحی
والنص فاعتبروا یا اولی الابصار علیٰ انا نقول اثبات تلک المقدمة لا یجدی نفعاً لافتتاح
المقدمة القائلة بان مخالفتها کفر و عناد ظاهر فافهم و آنچه در ریادة عبارة علماء ما وراء النهر واقع شده

جمیع افعال و اقوال آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بموجب وحی است مراد از آن واللہ سبحانہ
اعلم سوائے امور اجتہادیہ کہ از آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام صادر شدہ سوا ارکان
بالوحی الجلی و بالخفی و ہمین قدر از نظم در مدعا ما ایشان کافی است چہ احادیثی کہ در مدائح خلفای
ثلثہ وارد گشتہ اند از قبیل اخبار از مغیبات اند و موطن طریق الوحی لا غیر ولا مدخل
للرای والاجتہاد فیہ قال عز و جل وعندہ مفاتح الغیب لا یعلمہا الا ہو و قال سبحانہ عالم الغیب
لا یظہر علی غیبہ احدا الا من ارتضی من رسول اما برین تقدیر لازم است کہ از کریمہ وما ینطق عن الہوی
عامہ از قرآن و وحی خفی مراد دارند کما لا یخفی شک نیست کہ از انکار و مخالفت جمیع افعال
و اقوال انکار مخالفت وحی لازم می آید و مخالفت وحی کفر است والاحادیث الواردۃ
فی مدحہم الدالۃ علی انہا من اعلام اللہ سبحانہ کثیرۃ بحیث وصلت لکثرۃ الطرق و تعدد الرواۃ
الی حد الشہرۃ بل الی حد التواتر معنی فلنذکر عدۃ منہا ما روی الترمذی عن النبی صلی اللہ تعالی
علیہ و آلہ وسلم انہ قال لابی بکر انت صاحبی فی الغار و صاحبی علی الحوض و منہا ما روی الترمذی
ایضا عنہ علیہ الصلوٰۃ والسلام انہ قال اتانی جبرئیل فاخذ بیدی فارانی باب الجنۃ الذی یدخل
منہ امتی فقال ابوبکر یا رسول اللہ وددت انی کنت معک حتی انظر الیہ فقال رسول اللہ
صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم اما انک یا ابا بکر اول من یدخل الجنۃ و منہا ما روی البخاری
و مسلم عن النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم انہ قال دخلت الجنۃ الی ان قال و رایت
قصرا بفنائہ جاریۃ فقلت لمن قال لعمر بن الخطاب فاردت ان ادخلہ فانظر الیہا فذکرت
غیرتک فقال عمر بابی و امی یا رسول اللہ علیک اغار و منہا ما رواہ ابن ماجہ عن النبی صلی اللہ
تعالی علیہ و آلہ وسلم انہ قال ذلک الرجل ارفع امتی درجۃ فی الجنۃ قال ابو سعید
واللہ ما کنا نری ذلک الرجل الا عمر بن الخطاب حتی مضی لسبیلہ و منہا ما اخرج ابو یعلی
عن عمار بن یاسر انہ قال صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم ما قدمت ابا بکر و عمر و لکن اللہ
قدمہما و منہا ما اخرج ابو یعلی قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اتانی جبرئیل فقلت یا جبرئیل
حدثنی بفضائل عمر بن الخطاب فقال لو حدثتک ما لبث نوح فی قومہ ما نفدت فضائلہ و ان
عمر حسنۃ من حسنات ابی بکر و منہا ما رواہ الترمذی و ابن ماجہ عن علی بن ابی طالب و عن انس

رضی اللہ تعالی عنہا انہ علیہ السلام قال ابوبکر وعمر سیدا کہول اہل الجنۃ من الاولین والآخرین
النبیین والمرسلین وہنا ما روی البخاری ومسلم عن موسی الاشعری انہ قال کنت مع النبی صلی اللہ
علیہ وسلم فی حائط من حیطان المدینۃ فجاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم افتح
لہ وبشرہ بالجنۃ ففتحت لہ فاذا ابوبکر فبشرتہ بما قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فحمد اللہ
ثم استفتح رجل فقال لی افتح وبشرہ بالجنۃ علی بلوی تصیبہ فاذا عثمان رض فاخبرتہ بما قال النبی
صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فحمد اللہ سبحانہ قال واللہ المستعان ہذا والنبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ اخراج مروان
بطریق وحی بودہ فلا کلام کہ اخراج ونفی دائمی مراد آنسرور بودہ باشد چرا نتواند بود کہ اخراج
موقت وتغریب موجل خواستہ باشد چنانکہ آنسرور علیہ الصلوۃ والسلام در حد زنا فرمودہ البکر
بالبکر جلد مائۃ وتغریب عام وچون امیر المومنین عثمان رض بر توقیت اخراج اطلاع داشت بعد
مضی مدت عقوبت وتعذیب او را بمدینہ آوردہ ولا محذور فیہ وآیۃ لا تجد قوما الخ منع از مودت
کفار میکند وکفر مروان ثابت نشدہ کہ مودت او ممنوع باشد فافہم وانصف ولا تعسف فتخبط
الخبط العشواء ونیز شیعہ ثانیاً بطریق منع ومناقضہ گفتہ کہ ورود مدح خلفای ثلثہ از حضرت پیغمبر
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم متفق علیہ فریقین نیست چہ در کتب شیعہ اثری ازان نیست وآنچہ دلالت
بر زعم کنند مثل روایتین مذکورتین وغیرہما در کتب فریقین مسطور است ونیز در بعضی از اہل سنت تجویز
وضع حدیث برای مصلحت کردہ اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیہ نیست اقول فی دفع الاشکال
بطریق اثبات المقدمۃ الممنوعۃ واللہ سبحانہ اعلم چون شیعہ از کمال تعصب وعناد طعن سلف
وسب خلفای ثلثہ بلکہ تکفیر ایشان را اسلام وعبادت خود خیال کردہ در احادیث صحاح کہ در مدائح
ومناقب ایشان بی سند ودلیل جرح می کنند وتحریفات وتصرفات در آنہا مینمایند حتی
در کلام اللہ کہ مدار اسلام بران است واز صدر اول بتواتر منقول است ہیچ شبہہ با وراہ
نیافتہ قبول زیادت ونقصان میکنند آیات مخترعہ وکلمات مزخرفہ در می آرند ودر آیات
قرآنی تصحیفات مینمایند چنانکہ در کریمہ ان علینا جمعہ وقرآنہ فاذا قرأناہ فاتبع قرآنہ باین طریق
تصحیف وتحریف میکنند ان علینا جمعہ وقرانہ فاذا اقرانہ فاتبع قرانہ از کمال ضلالت میگویند کہ بعضی
آیات قرآنی را حضرت عثمان پوشیدہ داشتہ است کہ در مدائح اہلبیت بودہ اند وانصار او خلل

قرآن شناخته اند. و نیز سابقاً گذشت که طائفه از ایشان شهادت زور از برای نفع و صلاح گروه خود
تجویز کرده اند پس بواسطه این مفاسد مورد طعن گشتند و اعتماد و عدالت ایشان را ساقط شد
و کتب مدونهٔ ایشان از درجهٔ اعتبار ساقط شدند بحکم توریت و انجیل محرفه گشتند و در کتب
اهل سنت مثل صحیح بخاری که اصح کتب بعد کتاب الله است و صحیح مسلم و غیرهما اخبار مدائح و تعظیم خلفای ثلثه
ثبت است و آنچه ایشان از فساد باطنه و انحراف مزاج خود وهم خیال کرده اند تصور باطل و خیال فاسد است
و از قبیل وجدان صفراویست که مر شکر را تلخ داند. تحقیق آن بالا گذشت و اما الذین فی
قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة. و آنکه گفته اند که بعض اهل سنت وضع حدیث برای
مصلحت تجویز کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست بر تقدیریست که اهل سنت کلام
آن بعض رد نکنند و در مقام انکار او نباشند و اظهار کذب آن ننمایند والواقع لیس کذلک بلکه
ایشان در کتب خود کذب و افترای او را تصریح کرده اند و از درجهٔ اعتبار و اعتماد ساقط نموده
فلا یعبؤ الیهم شیئ و لا یلتبس الحق الواضح بالباطل الظاهر المبین بطلانه و ایضاً شیعه در جواب
بطریق منع گفته اند که مخالفت خبر واحد لا نسلم که کفر است چه مخالفت اخبار احاد از مجتهدین واقع شده
پوشیده نماند که احادیثی که در توصیف و تعظیم خلفای ثلثه وارد گشته اند اگرچه از روی
احاد اند اما از کثرت روات و تعدد طرق آنها بحد تواتر معنوی رسیده اند که امر مشکک نیست
که انکار مدلول کفر است و مخالفت چنین اخبار احاد از مجتهدین واقع شده است. بلکه امام
ابوحنیفه رحمه الله که رئیس اهل سنت است مطلق خبر واحد بلکه اقوال صحابه را بر قیاس مقدم میدارد
و مخالفت آنها تجویز نمیکند و ایضاً شیعه بعد تسلیم ورود مدح خلفای ثلثه در جواب گفته اند و منع
مقدمهٔ صحیح نموده اند که تعظیم و توقیر حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نسبت بخلفای ثلثه
قبل از صدور مخالفت از ایشان بود و دلالت بر حسن و سلامت عاقبت نمیکند چه عقوبت قبل
صدور عصیان یا آنکه معدوم الصدور باشند لائق نیست لهذا حضرت امیر از عمل ابن ملجم خبر
داده عقوبت نفرموده پوشیده نماند احادیثی که در مدائح ایشان وارد گشته اند دلالت
بر حسن و سلامت عاقبت میکنند و از حسن خاتمه خبر میدهند چنانکه از احادیث مذکوره معلوم
دلالت مفهوم میشود و امثال این احادیث از صحاح و حسان اهل سنت

و چنانچہ عقوبت قبل صدور عصیان با آنکہ معلوم الصدور باشد لائق نیست ہمچنین مدح کسے کہ
معلوم الذم و مستوجب عقوبت ہم است سزاوار نیست فوردوا المدح بدل ہلے حسنہم
حالا دیا لا لہذا حضرت امیر ابن ملجم را ہر چند عقوبت نفرمودہ مدح و توصیف او ہیچ وجہ
نکردہ اعتبار تعظیم و توقیر او ہم داشتہ تحقیق این مبحث در کریمہ لقد رضی اللہ عن المؤمنین
مذکور خواہد شد قال علماء ما وراء النہر رحمہم اللہ سبحانہ خلفائے ثلثہ بمقتضائے کریمہ لقد
رضی اللہ عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرۃ برضوان حق مالک منان مشرف شدہ اند
پس سب ایشان کفر باشد شیعہ در جواب بطریق مناقضہ گفتند و استلزام امر رضوان
ایشان را منع نمودہ و گفتند کہ مدلول آنست عند التدقیق رضامی حضرت اللہ تعالیٰ است
از فعل خاص کہ بیعت باشد کسی منکر این نیست کہ بعض افعال حسنہ مرضیہ از ایشان واقع است
سخن درین است کہ بعض افعال قبیحہ از ایشان بوجود آمدہ کہ مخالفت آن عہد و بیعت
است چنانکہ در امر خلافت مخالفت نص حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نمودند و غصب خلافت
کردند حضرت فاطمہ را آزردہ ساختند چنانکہ در صحیح بخاری مذکور است و در مشکوۃ در مناقب
آن حضرت علیہا الرضوان منقول است کہ من اذاہا فقد اذانی و من اذانی فقد اذی اللہ
و کلام صادق بمضمون ان الذین یؤذون اللہ و رسولہ لعنہم اللہ فی الدنیا و الآخرۃ ناطق است
حاصل کہ بواسطہ این افعال ذمیمہ و منع وصیت حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بتخلف
از جیش اسامہ مورد طعن و مذمت شدند چہ سلامت عاقبت بحسن خاتمہ اعمال و وفا کردن
بحضرت رسول متعال است و اقوال و اثبات المقدمۃ الممنوعۃ و بیان الاستلزام و مدلول
آیہ کریمہ تحقیقاً و تدقیقاً رضامی حق است سبحانہ از مومنان در وقت بیعت ایشان با آن
سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام غایۃ ما فی الباب ان التدقیق یفضی الی علیہ بیعتہم لرضاہ سبحانہ
عنہم لنفس کون البیعۃ مرضیۃ انما یفہم من انہا لما کان کانت علیہ المرضاۃ یکون ہو ولا لسببہا مرضیین
یکون ہی مرضیۃ بالطریق الاولیٰ و اما ان البیعۃ ہی المرضی علیہا اصالۃ مع عدم کون المومنین
بہا مرضیین کما زعموا فمالا یفہم احد کما لا یخفی علی من لہ ادنی درایۃ فی اسالیب الکلام و لما
النبیس علیہم الحق سموا اخطاہم تدقیقاً پس گوئیم چنانکہ حق سبحانہ و تعالیٰ از اینہا راضی شدہ باشد

ودانسته باشد سرائر وبواطن ایشان از سکینت وطمانیت برآنها نازل فرموده باشد کما قال
علیه قوله سبحانه بعده فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم و آنسرور علیه الصلوٰة والسلام
ایشان را بجنت بشارت ساخته باشد از خوف سوء خاتمه ونقض عهد وبیعت مصئون ومامون باشد
علی انا نقول اگر مراد از آیه رضای حق سبحانه وتعالی باشد از آن فعل خاص که بیعت است کما لا
یخفی اگر بهم برگاه که حق سبحانه از بیعت ایشان راضی شد واین قول را مستحسن ساخت چنانکه
بآن موصوف اند مرضی ومحمود العاقبة اند وآن آوان افعال را کفار راضی نیست وهمچنین از
اعمال چنانکه ند مذموم العاقبة وآن آوان افعال را مستحسن ساخت اگرچه فی نفسها حسنه و
صالحه باشند ودر باب اعمال صالحه ایشان میفرماید والذین کفروا اعمالهم کسراب
بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا ودرجای دیگر میفرماید من یرتد منکم عن دینه
فیمت وهو کافر فاولٰئک حبطت اعمالهم فی الدنیا والآخرة پس فعلیکه در آخرت کار نیاید وتاخیر
شود رضای حق سبحانه وتعالی از آن فعل هیچ معنی ندارد چه رضای نهایت مرتبه قبول است
ورد وقبول خداوندی عزوجل باعتبار مآل است انما العبرة للخواتیم هذا ورود نص از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم از برای خلافت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه ثابت نشده است
سند دلیل از اتساع ورد وآن که اگر ورود مییافت بتواتر منقول میشد لانه مما یتوفر الدواعی
علی نقله کنقل الخطیب علی المنبر ونیز از حضرت امیر باین نص احتجاج میکرد وابوبکر رض را از خلافت
منع میساخت چنانکه ابوبکر رض انصار را از امامت منع میکرد بحدیث الائمة من قریش وانصار قبول
کردند وترک امامت نمودند قال شارح التجرید وکیف یزعم من له ادنی مسکة ان اصحاب
رسول الله صلی علیه وآله وسلم مع انهم بذلوا مهجهم وذخائرهم وقتلوا اقاربهم وعشائرهم فی نصرة
رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم واقامة شریعته وانقیاد امره واتباع طریقته انهم
خالفوه قبل ان یدفنوه مع وجود هذه النصوص القطعیة الظاهرة الدلالة النصوص علی المراد
بل بینا امارات وروایات ربما تفید باجتماعها القطع بعدم مثل النصوص وهل انها لم تثبت
فمن یوثق به من المحدثین مع شدة محبتهم لامیر المومنین ونقلهم الاحادیث الکثیرة فی مناقبه
وکمالاته فی امر الدنیا ولم ینقل فی خطبه ورسائله ومفاخراته ومخاصماته وعند تاخره عن البیعة علی

امر الخلافة شوری بین ستة نفر و دخل علی رضی الله عنه فی الشوری و قال عباس لعلی رضی الله تعالی عنهما امدد
یدک حتی یقول الناس هذا عم رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم بایع ابن عمه فلا یختلف
فیک اثنان و قال ابوبکر رضی الله عنه وددت انی سألت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
عن هذا الامر فیمن هو وکنا لا ننازعه و علی رضی الله عنه بعدما بویع رضی بیعة الناس انه لا نص من النبی صلی الله
تعالی علیه و آله وسلم و نهی از ظاهر آزار در حضرت فاطمه علیها الرضوان که در حدیث وارد گشته است
مطلق بهر وجه که امر او است نخواهد بود زیراکه آن حضرت رضی الله تعالی عنها در بعض اوقات از
حضرت امیر رضی الله تعالی عنه آزار داشته چنانکه در اخبار و آثار آمده و نیز حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم بعض ازواج خود را فرموده لا تؤذینی فی عائشة رضی الله عنها فان الوحی لا یأتینی وانا فی
ثوب امرأة عائشة را آزار خود فرموده و شک نیست که حضرت صدیقه علیها الرحمة از حضرت
امیر آزار داشته پس گوییم تواند بود ایذائی که در احادیث منهی از آن وارد گشته است
مخصوص باشد بایذائی که از هوای نفسانی و ارادهٔ شیطانی بوده باشد و آزاری که از جهت
اظهار کلمهٔ حق که مطابق حدیث و نص است حاصل شود ممنوع و منهی عنه نباشد
و معلوم است که باعث آزار آنحضرت زهرا علیها الرضوان از صدیق اکبر رضی الله عنه به سبب منع
ارث از فدک بوده و صدیق رضی الله عنه در منع آن متمسک بحدیث نبوی علیه الصلاة والسلام
بوده که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة تابع هوای نفسانی داخل وعید
نباشد اگر کسی گوید که چون صدیق علیه الرضوان متمسک بحدیث بوده و حکمی که از آن حضرت
سرور علیه الصلاة والسلام شنیده بود نقل کرده و حضرت زهرا علیها الرضوان چرا در غضب
شده و آزار کشیده که آن آزار فی الحقیقة آزار آنسرور بوده و هو منهی عنه در جواب گوییم
این غضب و آزار اختیاری و قصدی نبوده بلکه مقتضای طبع بشری و جبلت عنصری بوده که
داخل تحت قدرت و اختیار نیست و نهی و منع بآن تعلق ندارد فافهم قال علمائنا و رای لهم
حضرت الله تعالی ابوبکر رضی الله عنه را صاحب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خوانده و صاحب پیغمبر
قابل ذم و طعن نیست شیعه در جواب بطریق منع گفته‌اند که آیهٔ قال لصاحبه وهو
یحاوره اکفرت دلالت بر آنکه مصاحب مسلم و کافر واقع است یا صاحبی السجن ارباب

منقرض قرون خیر ام الله الواحد القهار نیز موید مقصود ماست پس حضرت یوسف علیه السلام که پیغمبر است
و کس را صاحب خود خواند که بت پرست بودند پس ظاهر شد که مجرد صاحب پیغمبر بودن
دلیل خوبی نیست هر گز ازدی به بهبود نداشت اقول مثبتا للمقدمة الممنوعة که مصاحبت بشرط
مناسبت البته موثر است و انکار تاثیر ان مصادم بداهت و معارض عرف و عادت است
بزرگان میفرمایند که از آثار صحبت منکر است جبل او بر ما مقرر میشود و چون در میان مسلم
و کافر مناسبت متحقق شود از قبول تاثیر صحبت یکدیگر محروم ماند آنکه منقول است که انها
و بت پرست از برکت صحبت حضرت یوسف علیه السلام مسلمان شدند و از کیش مشرکان
بیزار گشتند پس حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه با وجود مناسبت تام از سعادت
صحبت آن حضرت علیه الصلوة والسلام چرا مستفید نشود و از کمال و معارف او
چون محروم ماند و حال آنکه آن سرور علیه الصلوة والسلام می فرماید ما صب الله شیئاً
فی صدری الا وقد صببته فی صدر ابی بکر رض هر چند مناسبت بیشتر فوائد صحبت افزون تر
لهذا حضرت صدیق رض از جمیع اصحاب افضل گشت هیچ یکی از آنها بمرتبه او نرسید چه
مناسبت با آن سرور از همه بیشتر داشت قال علیه الصلوة والسلام ما فضل ابو بکر رض بکثرة
الصلوة ولا بکثرة الصیام ولکن بشیء وقر فی قلبه علما گفته اند که آن شیء حب پیغمبر است
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم والفناء فیه پس انصاف باید کرد که چنین مصحوب پیغمبر چون
قابل ذم و طعن باشد کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا قال علماءنا در التحفه
که حضرت امیر با وجود کمال شجاعت در وقت بیعت مردم با خلفای ثلثه بودند و منع نفرمودند
و خود نیز متابعت فرمودند و این نیز دلیل حقیقت بیعت است و گرنه قدح آن حضرت
لازم آید شیعه در جواب بطریق تقسیم گفتند و بالزام مشترک رد آن کردند و یمکن التوجیه
بطریق المنع الغیر کما لا یخفی علی من له ادنی درایة فی المناظرة و گفتند که قبل
از آنکه حضرت امیر از تجهیز و تکفین فارغ شدند خلفای ثلثه در سقیفه بنی ساعده
اکثر اصحاب را جمع کرده برای ابی بکر رض بیعت گرفتند و از آن حضرت بعد از اطلاع برای
قلت اتباع و بیم هلاک اهل حق یا باعث دیگر مبایعت نشدند و این دلالت

بحقیقت بیعت میکند چه حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر با حضرت امیر و سائر صحابہ با کفار قریش جنگ نکرده از مکہ معظمہ مہاجرت نمادند و بعد از مدتے کہ متوجہ مکہ شدند در حدیبیہ صلح نمودند و مراجعت فرمودند پس هر وجہیکہ برای جنگ نکردن حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سائر صحابہ گفتند برای جنگ نکردن حضرت امیر تنها میگفتند مع شیءٍ زاید چه ظاهر است کہ شکست کفار قریش اصلا متصور نیست نزد اهل تحقیق این نقص در بالا نیز جاری است چه فرعون در دعوے خدائی چهار صد سال بر مسند سلطنت بوده و هر یکے از شداد و نمرود و غیر هما نیز سالها درین دعوی باطل بودند و حضرت الله تعالی با کمال قدرت ایشان را هلاک نکرده هر چه در باده حق سبحانہ تاخیر در دفع خصم گفتند در مادهٔ بنده تنها بطریق اولی میگفتند و آنچه فرمودند کہ حضرت امیر با ایشان بیعت کردند و قوع آن بلا اکراه و تقیہ ممنوع است اقول فی حل الاشکال والله سبحانہ اعلم بحقیقة الحال کہ علمای ماوراء النهر مجموع تاخیر حرب حضرت امیر بحضرت ابی بکر رض و متابعت او الصدیق رض دال بر حقیقت خلافت ابی بکر رضی الله تعالی عنهما ساختہ اند و شک نیست کہ آن منتقض نمیشود بتاخیر حرب حضرت پیغمبر صلی الله علیہ و آلہ و صحبہ و سلم و بارک با کفار قریش و بتاخیر اهلاک الله تعالی فرعون و شداد و نمرود را چه جزء ثانی از دلیل در اینجا اصلا متحقق نیست بلکہ نقیض آن ثابت است زیرا کہ حضرت پیغمبر صلی الله علیہ و آلہ و سلم و بارک و حضرت الله تعالی غیر از مداهنت و تشنیع ایشان نه فرموده و خبر بیدی یاد نکرده اند فاین هذا من ذلک و چون شیعہ در بیعت امیر بصدیق رضی الله تعالی عنهما مجال انکار ندا شتند کہ این خبر بحد تواتر رسیده و انکار آن مصادم بدیهہ عقل بود بضرورت باکراه و تقیہ قائل گشتند و در ابطال خلافت صدیق رضی الله تعالی عنہ بهتر ازین مجال سخن نیافتند و مخلصے از برای خود ازین منوال نتوانستند پیدا کرد فاقول فی بیان حقیقة خلافة الصدیق رضی الله تعالی عنہ و لدفع احتمال الاکراه والتقیة کہ اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم بعد رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیہ و آلہ و سلم و بارک پیش در دفع منصب امام مشغول گشتند و نصب امام را بعد از انقراض زمان نبوت واجب دیدند بل جعلوه اهم الواجبات زیرا کہ آن سرور علیہ الصلوٰة والسلام امر

فرموده بود با قامت حدود و سد ثغور و تجهیز جیوش از برای جهاد و حفظ اسلام و ما لا یتم
الواجب المطلق الا به و کان مقدورا فهو واجب لهذا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنہ
گفت ایها الناس من کان یعبد محمدا فان محمدا قد مات و من کان یعبد الله فان الله حی
لا یموت لا بد لهذا الامر من یقوم به فانظروا و هاتوا آراءکم فقالوا صدقت پس اول حضرت عمر رض
بصدیق بیعت کرد رضی الله تعالی عنهما بعد ازان جمیع اصحاب از مهاجرین و انصار رضی الله تعالی
عنهم بیعت کردند و بعد از بیعت ایشان حضرت ابی بکر رضی الله تعالی عنہ بر منبر بر آمد
و بجانب قوم ملاحظه نمود زبیر را رضی الله تعالی نیافت فرمود که حاضر سازند چون حاضر
گشت صدیق رضی الله تعالی عنہ فرمود که میخواهی که اجماع مسلمانان را بشکنی زبیر رضی
الله تعالی عنہ گفت لا تثریب یا خلیفۂ رسول الله پس بصدیق رضی الله تعالی عنہ
بیعت کرد باز حضرت صدیق رضی الله تعالی عنہ در قوم ملاحظه فرمود حضرت امیر
را نیافت فرمود که طلبند چون حاضر شد صدیق گفت که میخواهی که باجماع مسلمانان
شکست آری گفت لا تثریب یا خلیفۂ رسول الله فبایعه حضرت امیر و زبیر
از برای تاخیر بیعت خود عذر گفتند که ما غضبنا الا للتاخیر نا عن المشورة و انا نری ابابکر احق
الناس بها انه لصاحب الغار و انا للعرف شرفه و خیره و لقد امره رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم بالصلوة بین الناس و هو حی قال الشافعی رحمة الله علیه بایع الناس
علی خلافة ابی بکر و ذلک انه اضطر الناس و هو حی رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من ابی بکر رض فولوه رقابهم و ایضا اجماع امه بر حقیقت
خلافت یکی از ابی بکر و علی و عباس واقع شده بود و علی رض و عباس رض با بوبکر مناز بیعت
نکردند بلکه بیعت کردند پس اجماع بر امامت ابی بکر رض تمام شد چه اگر ابو بکر بحق نمی بود علی رض
و عباس رض با و منازعت میکردند چنانچه علی رض بمعاویه منازعت کرد با وجود شوکت از
معاویه طلب حق کرد تا آنکه خلق کثیر را کشتند و او مع ان الطلب اذ ذاک اشد و فی اول الامر اسهل
لکون عهدهم بالنبی اقرب و هم فی تنفیذ احکامه ارغب و ایضا عباس از امیر طلب بیعت کرد
و امیر قبول نکرد اگر حق جانب او میدید قبول میکرد و حال آنکه زبیر با کمال شجاعت با وجود شم و

جمعی کثیر با و متفق بودند و اجماع کافی است از برای حقیقت خلافت ابی بکر رض اگرچہ بعض بر خلافت او
وارد نشده کما قال جمهور العلماء بلکہ اجماع اقوی است از نصوص غیر متواتره چہ مدلول اجماع قطعی است و
مدلول آن نصوص ظنی با آنکہ گوئیم کہ نصوص ہم وارد گشتہ اند از برای حقیقت خلافت
کما ذکره المحققون من المحدثین والمفسرین فنفی قول الجمهور من علماء اهل السنة علی ما ذکره
بعض المحققین انہ علیہ الصلوٰة والسلام لم ینص علیها لا انہ احدا انہ لم یامر بها لاحد وبما ذکرنا ظهر
حقیة خلافة الصدیق وبطل احتمال الاکراه والتقیة تقیہ آن زمان احتمال داشت کہ اهل
آن عصر تابع حق نمی بودند وبسعادت خیر القرون قرنی مستسعد نگشتند قال ابن الصلاح
والمنذری الصحابة کلهم عدول وقال ابن الحزم الصحابة کلهم من اهل الجنة قطعا قال سبحانہ و
تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا
من بعد وقاتلوا وکلا وعد الله الحسنی لانهم المخاطبون فثبت لهم الحسنی وهی الجنة
ولا یتوهم ان التقیید بالانفاق والقتال فیهما یخرج من لا یتصف بذلک منهم لان تلک
القیود خرجت مخرج الغالب فلا مفهوم لها علی ان المراد من الاتصاف بذلک ولو بالقوة
والعزم والیضا اکراه و تقیہ مستلزم نقص آن حضرت است کرم الله سبحانہ وجهہ زیرا کہ در
اکراه ترک عزیمت است و در تقیہ کتمان حق کہ منهی عنہ است ہرگاه مومن عامی مهما امکن
بترک اولی راضی نشود و مرتکب منهی عنہ نگردد فکیف اسد الله و زوج بنت رسول الله صلی الله
تعالی علیہ وآلہ وسلم کہ در شجاعت و صفدری بی نظیر بود مرتکب چندین امور ناشایستہ گردد
و اینها از کمال جهالت و فرط ضلالت قدح آن حضرت را مدح گمان کرده اند و نقصان او را
کمال دانستہ افمن زین لہ سوء عملہ فرآه حسنا و قول علماء ماوراء النهر چون شیعہ سب و لعن
حضرات شیخین و ذی النورین و بعضی از ازواج طاهرات رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
کہ کفر است تجویز کنند بر بادشاه اسلام بلکہ بر سائر انام بنا بر امر ملک علام قتل و قمع آنها
اعلاء الدین الحق واجب لازم است و تخریب ابنیہ و اخذ اموال و امتعہ ایشان جائز
شد در جواب بطریق منع گفتہ اند کہ شارح عقائد النسفی در بینکہ سب شیخین کفر باشد
اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعہ را از فرق اسلامی شمرده و صاحب مواقف

بریں رتبہ و نزد امام محمد غزالی سب شیخین کفر نیست و شیخ اشعری شیعہ را اہل قبلہ را کافر
نمیداند پس آنچہ این حضرات در تکفیر شیعہ گفتہ نہ موافق بسبیل مومنان است و نہ مطابق
حدیث و قرآن اقول مثبتا للمقدمۃ الممنوعۃ کہ سب شیخین کفر است و احادیث صحیحہ
بران دال است منہا ما اخرج المحاملی والطبرانی والحاکم عن عویم بن ساعدۃ انہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم وبارک قال ان اللہ تعالیٰ اختارنی واختار لی اصحابا فجعل منہم وزراء
والصارا واصہارا فمن سبہم فعلیہ لعنۃ اللہ والملائکۃ والناس اجمعین لا یقبل اللہ منہ
صرفا ولا عدلا وکما اخرج الدارقطنی عن علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ عن النبی صلی اللہ تعالیٰ
علیہ وآلہ وسلم وبارک قال سیاتی من بعدی قوم یقال لہم الرافضۃ فان ادرکتہم فاقتلوہم فانہم
مشرکون قال قلت یا رسول اللہ ما العلامۃ فیہم قال یقرظونک بما لیس فیک ویطعنون
علی السلف واخرجہ عنہ من طرق اخری بنحوہ وزاد عنہ وآیۃ ذلک انہم یسبون ابا بکر و عمر رض
من سب اصحابی فعلیہ لعنۃ اللہ والملائکۃ والناس اجمعین وامثال این حدیث بسیار
آمدہ است کہ این رسالہ گنجایش ذکر آنہا ندارد و نیز سب شیخین موجب بغض ایشان است و
بغض ایشان کفر است بخبر من ابغضہم فقد ابغضنی ومن اذاہم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی اللہ
و نیز اخرج ابن عساکر ان رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم قال حب ابی بکر رض و عمر رض ایمان
وبغضہما کفر واخرج عبد اللہ بن احمد عن انس مرفوعا انی لا رجو لامتی فی حبہم ما فی قول لا الہ
الا اللہ و بغض ایشان را بحب ایشان مقایسہ باید کرد لانہما علی طرفی النقیض و نیز تکفیر مومن
موجب کفر است چنانچہ در حدیث صحیح وارد است من رمی رجلا بالکفر او قال عدو اللہ ولیس
کذلک الا کان کما قال والا رجعت علیہ و ما بیقین میدانیم کہ ابی بکر و عمر مومنان اند و دشمنان
خدا نیستند و مبشر بجنۃ اند پس تکفیر ایشان راجع بقائلان باشد بمقتضای این حدیث فیحکم بکفرہم
این حدیث اگرچہ خبر واحد است اما تکفیر ازو معلوم میشود و اگرچہ جاحد او کافر نشود و قال امام
عصرہ ابو زرعۃ الرازی من اجل شیوخ الاسلام اذا رایت الرجل ینتقص احدا من اصحاب
رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم فاعلم انہ زندیق وذلک لان القرآن حق والرسول
حق وما جاء بہ حق وما ادی علینا ذلک کلہ الا من الصحابۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہم فمن جرحہم انما اراد

ابطال الکتاب والسنۃ فیکون اطرح بہ الفسق و یحکم علیہ بالزندقۃ والضلالۃ والکذب والعناد
ولا انصار ہولاء قول الحق و قال سہل بن عبد اللہ التستری و ناہیک بعلمہ و زہدہ و معرفتہ و جلالۃ
لم یومن برسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم من اصحابہ و سئل عبد اللہ بن المبارک و
کفاک بہ جلالۃ و علما ایہما افضل معاویۃ او عمر بن عبد العزیز فقال الغبار الذی دخل الف
فرس معاویۃ رض مع رسول اللہ صلی تعالیٰ علیہ و علی آلہ وسلم خیر من عمر بن عبد العزیز
کذا مرۃ اشار بذلک الی ان فضیلۃ صحبتہ و رویتہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ وسلم لا یعدلہا
شئ و ہذا فی غیر اکابر الصحابۃ رضوان اللہ علیہم ممن لم یضم الا بمجرد رویتہ صلی اللہ تعالیٰ
علیہ و آلہ وسلم فما بالک فی من ضم الیہا انہ قاتل معہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم او فی زمنہ بامرہ
او نقل شیئاً من الشریعۃ الی من بعدہ او انفق شیئاً من مالہ بسببہ فہذا مما لا یمکن ادراک
فضلہ و شک نیست کہ شیخین از اکابر صحابہ اند بلکہ افضل ایشان پس تکفیر بلکہ تنقیص ایشان
موجب کفر و زندقہ و ضلالت باشد کما لا یخفی و فی المحیط لمحمد رحمہ اللہ تعالیٰ لا یجوز الصلوٰۃ خلف
الروافض لانہم انکروا خلافۃ الصدیق و قد اجتمعت الصحابۃ علی خلافتہ و فی الخلاصۃ من
انکر خلافۃ الصدیق فانہ کافر و یکرہ الصلوٰۃ خلف صاحب ہوا او بدعۃ و لا یجوز خلف
الرافضۃ ثم قال ان کل ما ہو ہوی یکفر بہ لا یجوز و الا یجوز و یکرہ و کذا من انکر خلافۃ عمر رض
فی الاصح ہرگاہ انکار خلافت ایشان کفر باشد فکیف حال من سبہم او لعنہم پس ظاہر شد
کہ تکفیر شیعہ مطابق احادیث صحاح و موافق طریق سلف است و آنکہ از بعضے از اہل سنت عدم
تکفیر شیعہ نقل کردند بر تقدیر صحتہ و دلالۃ آن بر عدم تکفیر ایشان محمول بر توجیہ و تاویل است
لتطابق الاحادیث و مذہب جمہور العلماء و الفِ شیعہ از سب و لعن حضرت عائشہ صدیقہ رض
و در مادہ آنحضرت علیہا الرضوان بسبب مخالفۃ یعنی طعن و تشنیع ثابت کردند و گفتند
آنچہ از خبث و فحش در مادہ عائشہ بشیعہ نسبت کردہ اند حاشا ثم حاشا اما چون عائشہ
مخالفت امر و قرن فی بیوتکن نمودہ بنصرت در آمدہ و بہ حرب آن حضرت اقدام نمودہ
و بحکم حدیث حربک حربی حرب حضرت امیر حرب حضرت پیغامبر است صلی اللہ
تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم و محارب پیغامبر یقیناً مقبول نیست بنابرین مورد طعن شدہ

پوشیدہ نماند کہ امر بملازمت بیوت و نہی از خروج آنہا مطلق کہ شامل جمیع احوال و ازمنہ باشد
مراد نیست و خروج بعضے ازواج آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام با او در بعضے اسفار
و آن دلالت میکند پس امر بملازمت بیوت مخصوص گشت بوقت دون وقت و حال
دون حال و در رنگ عام مخصوص البعض شد و عام مخصوص البعض از روے
مدلول ظنی است مجتہد را جائز است کہ افراد دیگر ہم بعلت مشترکہ کہ از ان اخراج نماید
و شک نیست کہ حضرت صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا عالمہ و مجتہدہ بودہ و ترمذی از
ابی موسیٰ روایت میکند کہ او گفتہ کہ ما اشکل علینا اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
حدیث قط فسألنا عائشۃ الا وجدنا عندہا منہ علما و ہمچنین ترمذی از موسیٰ ابن طلحہ روایت
میکند کہ او گفتہ ما رایت احدا افصح من عائشۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہا پس تواند بود کہ حضرت
صدیقہ رضی خروج خود را در بعض اوقات یا بعضے احوال از برای بعضے منافع و مصالح از ان
مخصوص کردہ باشد و لا محذور فیہ و لا طعن علی انا نقول الظاہر من الآیۃ نہی الخروج
بلا ستر و حجاب کما دل علیہ قولہ سبحانہ بعدہ و لا تبرجن تبرج الجاہلیۃ الاولیٰ و اما الخروج مع
الستر و الحجاب فخارج عن النہی و خروج حضرت صدیقہ از براے اصلاح بودہ برای حرب کما
قال بعض المحققین و اگر از برای حرب باشد چنانکہ مشہور است فلا باس بہ ایضا لانہ عن اجتہاد
لا عن ہوا چنانکہ شارح مواقف از آمدی نقل میکند کہ واقعات جمل و صفین از روے
اجتہاد بود و المجتہد و ان کان مخطیا لا مواخذۃ علیہ قال القاضی البیضاوی فی تفسیر قولہ
تعالیٰ لولا کتاب من اللہ لولا حکم من اللہ سبق اثباتہ فی اللوح و ہو ان لا یعاقب
المخطی فی اجتہادہ یا آنکہ گوئیم خطائے مجتہد ہم نزد خداے عزوجل ہدایت است کما
نقل رزین عن عمر بن الخطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ
تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم و بارک یقول سألت ربی عن اختلاف اصحابی من بعدی فاوحی الیہ
الیٰ یا محمد ان اصحابک عندی بمنزلۃ النجوم فی السماء بعضہا اقوی من بعض و لکل نور
اخذ لشی مما ہم علیہ فہو عندی علی ہدی ثم قال اصحابی کالنجوم بایہم اقتدیتم اہتدیتم
و حدیث ہر یک ہر لیے تواند بود کہ نزد حضرت صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا

به ثبوت نرسیده باشد یا مخصوص باشد بحرب مخصوص چه تواند بود که اضافت برای عهد
باشد و ایضاً از برای ترویج کتب باطله جود و ترشف کتب اهل سنة آورده اند که در کتب
شیعه چنین است که در وقت حضور ابن ام مکتوم اعمی در حدیث حضرت پیغمبر صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم کسی که از اهل آنحضرت عبور کرد حضرت پیغمبر از نشستنی اعراض فرمودند که تو
کور نیستی و اهل سنة در کتب خود آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم عائشه را بکتف
مبارک خود برداشت تا تماشای حبشی کنند که در کوچه ساز مینواختند و بعد از مدتی فرموده یا حمیراء
اهل شیعه این عمل را پایه زوال ناموس نسبت نتوان کرد پوشیده نماند تواند که این واقعه پیش از نزول آیت
حجاب متحقق شده باشد و منع از دخول حضور ابن ام مکتوم بعد از نزول آن و همچنین تو تواند بود که آن
لهو لهو مشروع باشد نه ممنوع چنانکه در اخبار صحاح وارد است و عنقریب مذکور خواهد شد که در مسجد
حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم نیزه بازی میکردند و آن در رنگ تیراندازی است در حق
آنکه هر دو آله غزا و جهاد اند و تیراندازی مشروع است فکذا ما هو مثله و نیز وقوع آن لهو در مسجد دلالة بر
مشروعیتش میکند کما لا یخفی و لو سلم که بعد از نزول آیت حجاب بوده پس گوییم که حضرت صدیقه در آن
وقت صغیره بوده نه مکلفه کما یفهم مما روی البخاری و مسلم عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت
والله لقد رأیت النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و بارک یقوم علی باب حجرتی والحبشة یلعبون بالحراب
فی المسجد و رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم لیسترنی بردائه لانظر الی لعبهم بین اذنه و عاتقه ثم اقول من اجلی حتی
اکون انا التی انصرف یا قدروا الجاریة الحدیثة السن الحریصة علی اللهو هذا ابداً آنکه در اصحاب کرام در ادخال و در میان
ایشان حکم نمودن از کمال بی ادبی و فرط بی سعادتی است و طریق اسلم آنست که منازعات و اختلافاتیکه در میان
ایشان واقع شده بعلم حق سبحانه مفوض سازند و همه ایشان را جز به نیکی یاد نکنند و حب ایشان را حب پیغمبر علیه الصلوٰة
والسلام دانند من احبهم فبحبی احبهم حدیث صحیح است قال الشافعی و هو منقول عن عمر بن عبد العزیز تلک دماء
طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا اما چون شیعه شنیعه اصحاب را بدی یاد میکنند و سب و لعن ایشان
جرأت مینمایند علمای اسلام را واجب و لازم است که رد آنها نمایند و مفاسد ایشان را ظاهر سازند و از این قبیل
است لطف سخنان که از این حقیر در ینباب تحریر آمده چنانکه ذکر یافته ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا
ربنا ولا تحمل علینا اصراً کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا

واغفر لنا وارحمنا انت مولينا فانصرنا على القوم الكافرين هذا ما تيسر لي في ردهم واظهار شناعتهم
بعون الله سبحانه وحسن توفيقه ونسأل الله سبحانه ان يثبت قلوبنا على دينه ويوفقنا لمتابعة حبيبه صلى الله
تعالى عليه وآله وسلم ولنختم الرسالة بالخاتمة الحسنة وذكرمناقب اهل البيت ومدارجهم وفضائلهم رضي الله تعالى
عنهم اجمعين قال الله سبحانه انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا اكثر المفسرين على انها نزلت
في علي وفاطمة والحسنين رضي الله تعالى عنهم لتذكير ضمير عليكم وما بعده وقيل نزلت في نسائه صلى الله عليه و
وآله وسلم لقوله سبحانه واذكرن ما يتلى في بيوتكن لنسب الى ابن عباس رضي الله تعالى عنهما وقيل المراد النبي
وحده واخرج احمد عن ابي سعيد الخدري انها نزلت في خمس النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وعلي وفاطمة والحسن
والحسين رضوان الله تعالى عليهم اجمعين وذهب الثعلبي اليه ان المراد من الاهل في الآية جميع بني هاشم والمراد
من الرجس الاثم والشك فيما يجب الايمان به وثبت في بعض الطرق وتحريمهم على النار وعن وقاص رضي الله
تعالى عنه قال لما نزلت هذه الآية ندع ابناءنا وابناءكم دعا رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وبارك
عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء اهل بيتي وعن المسور بن المخرمة ان رسول الله صلى الله تعالى
عليه وآله وسلم قال فاطمة بضعة مني فمن اغضبها اغضبني وفي رواية يريبني ما ارابها ويؤذيني ما اذاها
وعن ابي هريرة قال خرجت مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في طائفة من النهار حتى اتى خباء
فاطمة فقال اثم لكع يعني حسنا فلم يلبث ان جاء يسعى حتى اعتنق كل واحد منهما صاحبه اللهم اني احبه
فاحبه واحبب من يحبه وعن انس قال لم يكن احد اشبه بالنبي صلى الله عليه وآله وسلم من الحسن بن علي و
وقال في الحسين ايضا كان اشبههم برسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وعن زيد بن ارقم رضي الله تعالى
عنه قال قال رسول الله صلعم اني تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدي احدهما اعظم من الآخر كتاب الله
حبل ممدود من السما الى الارض وعترتي واهل بيتي ولن يتفرقا حتى يردا علي الحوض فانظروا كيف
تخلفوني فيهما وعنه ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال لعلي وفاطمة والحسن والحسين انا حرب لمن حاربهم
وسلم لمن سالمهم وعن جميع بن عمير قال دخلت مع عمتي على عائشة رضي الله تعالى عنها فسألت اي الناس كان
احب الى رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قالت فاطمة فقيل من الرجال قالت زوجها وعن ابن عمر رضي الله
تعالى عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وبارك قال ان الحسن والحسين هما ريحاني من الدنيا وعن علي رضي الله
تعالى عنه قال الحسن اشبه برسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ما بين الصدر الى الرأس والحسين اشبه بالنبي

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما کان اثقل من ذلک وعن ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما قال کان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم حامل حسن بن علی علی عاتقہ فقال رجل نعم المرکب رکبت یا غلام فقال النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم
ونعم الراکب ہو وعن عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا قالت ان الناس یتحرون بہدایاہم یوم عائشہ و
یبتغون بذلک مرضاۃ رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم وبارک وقالت ان نساء رسول اللہ
صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم وبارک کن حزبین فحزب فیہ عائشہ وحفصۃ وصفیۃ وسودہ والحزب الآخر ام سلمۃ و
سائر نساء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فکلم حزب ام سلمۃ فقلن لہا کلمی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و
بارک یکلم الناس فیقول من اراد ان یہدی الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فلیہدہ الیہ حیث کان فکلمتہ
فقال لہا لا تؤذینی فی عائشہ فان الوحی لم یاتنی وانا فی ثوب امراۃ الا عائشہ قالت اتوب الی اللہ
من اذاک یا رسول اللہ ثم انہن دعون فاطمۃ فارسلن الی رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم فکلمتہ
فقال یا بنیۃ الا تحبین ما احب قالت بلیٰ قال فاحبی ہذہ وعن عائشۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہا
قالت ما غرت علی احد من نساء النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم وبارک ما غرت علی خدیجہ وما رایتہا و
لکن کان یکثر ذکرہا وربما ذبح الشاۃ ثم یقطعہا اعضاء ثم یبعثہا فی صدائق خدیجہ فربما قلت لہ کانہ لم
یکن فی الدنیا امراۃ الا خدیجہ فیقول انہا کانت وکانت وکان لی منہا ولد وعن ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ
عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم وبارک العباس منی وانا منہ وعنہ قال قال رسول
اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم احبوا اللہ لما یغذوکم من نعمۃ فاحبونی بحب اللہ واحبوا اہل بیتی لحبی
وعن ابی ذر انہ قال وہو اخذ بباب الکعبۃ سمعنا النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم یقول الا ان مثل
اہل بیتی فیکم مثل سفینۃ نوح من رکبہا نجی ومن تخلف عنہا ہلک فلیکن ہذا آخر الرسالۃ الٰہی بحق بنی
فاطمہ کہ بر قول ایمان کنم خاتمہ ❀ اگر دعوتم رد کنی ور قبول ❀ من و دست و دامان آل رسول ❀
الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی اللہم اغفر لی ولوالدی بحق النبی العربی واہل بیتہ واحسن الیہما ولیہ
بحرمۃ جمیع احباب الحضرۃ المدنی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واہل بیتہ وسلم وبارک نفسہ خلقہ ورضی عددو زنۃ
عرشہ ومداد کلماتہ الحمد للہ سبحانہ علی الاختتام والصلوۃ والسلام علی حبیبہ محمد النبی الامی سید الانام
الی یوم القیام

تمام شد رسالہ ردّ روافض

رسالہ در رد روافض

Date	No.	Date	No.